

تدوین حدیث (۵)

منع تدوین؛ توجیه‌ها و نقدها (۲)

محمد علی مهدوی راد

در مقاله پیشین برخی از توجیه‌ها در منع تدوین را آوردیم و در پرتو اسناد تاریخی به نقد آنها پرداختیم و اینک توجیه‌های دیگر و نقد آنها.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

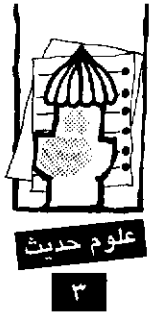
۲. آمیختگی قرآن با حدیث:

از جمله کهنترین توجیه‌ها برای عدم کتابت و یا منع از کتابت، جلوگیری از آمیزش قرآن با حدیث است. بدین معنی که کسانی پنداشته‌اند - و یا کوشیده‌اند به این پندارها دهند - که اگر کتابت حدیث معمول گشت، صحابیان و مردمان به هنگام نگاشتن قرآن، حدیث را نیز با آن در می‌آمیختند، و بازشناسی قرآن از حدیث دشوار می‌گشت و مآلاً قرآن - این معجزه جاودان الهی - تباه می‌گشت. در ذیل نقلی که پیشتر از عمر بن الخطاب (به هنگام دستور تباه ساختن و سوزاندن احادیث) آوردیم، چنین آمده بود:

... وَاِنِّي وَاللَّهِ لَا الْبَسُّ كِتَابَ اللَّهِ بِشَيْءٍ اَبْدًا؛^۱

به خدا سوگند که کتاب الهی را هرگز با چیزی در نمی‌آمیزم.

۱. تقييد العلم، ص ۴۹؛ حجية السنة، ص ۳۹۵



به لحاظ نقل شاید بیشترین جلوه این توجیه، در کلام «ابوسعید خُدَری» است، که چون از او خواستند تا حدیثی بنویسد، یا حدیث را برای کسانی کتابت کند، گاه گفته است:

نمی نویسیم و حدیث را چونان قرآن قرار نمی دهیم؛^۲

و یا گفته است:

می خواهید حدیث را چون مصحف ما قرار دهید؟^۳

و یا گفته است:

هرگز نمی نویسیم و آن را قرآن قرار نمی دهیم.^۴

«حسن بن عبدالرحمن رامهرمزی» در ذیل یکی از احادیث ابوسعید خُدَری که نشانگر منع از کتابت است نوشته است:

به پندارم این حدیث با اوّل هجرت مرتبط است؛ روزگاری که از آمیخته شدن قرآن و حدیث اطمینان نداشتند.^۵

«خطیب بغدادی» نیز بر این باور رفته است، او پس از آنکه نقلهای مختلفی را که نشانگر عدم کتابت حدیث در صدر اسلام و یا باور به عدم کتابت حدیث در آن روزگاران است، گزارش می کند، می نویسد:

مسلمانان صدر اسلام برای اینکه قرآن با جز آن همانند نشود و درهم نیامیزد، کتابت حدیث را روا نمی دانستند... در آن روزگاران دانیانی که وحی و جز آن را از یکدیگر بازشناسند، بسیار اندک بودند. از این روی توان جداسازی «صحف قرآنی» با حدیث را نداشتند.^۶

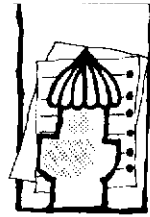
۲. همان، ص ۳۶

۳. همان، ص ۳۷؛ جامع بیان العلم، ج ۱، ص ۲۷۳

۴. همان، ص ۳۸؛ سنن دارمی، ج ۱، ص ۸۳، ح ۴۷۱

۵. المحدث الفاصل بین الراوی والواعی، ص ۳۸۷

۶. تقیید العلم، ص ۵۷



«ابن صلاح» نیز پس از آنکه احادیث رخصت در کتابت را گزارش می‌کند، در مقام جمع این گونه حدیثها با احادیث منع تدوین از جمله می‌نویسد:

نهی از کتابت در روزگاری بوده است که هراس داشتند قرآن با حدیث درآمیزد و

پس از آنکه زمینه این هراس زدوده شد، کتابت حدیث، رخصت یافت.^۷

«عبدالکریم بن محمد سمعانی مروزی» نیز این نگرش را پذیرفته و نوشته است:

کتابت حدیث در آغاز روا دانسته نشده تا قرآن با حدیث درنیامیزد و چون این

زمینه از بین رفت، کتابت حدیث روا گشت.^۸

از محققان معاصر دکتر «صبحی صالح» این دیدگاه را پذیرفته و نوشته اند:

رسول الله (ص) در آغازین سالهای نزول وحی، برای اینکه قرآن و حدیث در هم

نیامیزد از کتابت حدیث نهی کرد، بویژه آنکه قرآن و حدیث در یک صحیفه

نگاشته شود. اما پس از آن چون حافظان قرآن فراوان شدند و بخش عظیمی از

آن نازل شد، ضمن رخصتی عمومی، لزوم کتابت حدیث را اعلان کرد.^۹

این توجیه از یکسو در تحلیل و تحلیل احادیث نهی از کتابت بکار گرفته شده است و از

سوی دیگر در توجیه عدم کتابت در قرون اول و منع کتابت از سوی خلفا، اکنون بنگریم این

توجیه و تحلیل از چه مایه استواری و درستی برخوردار است.

نقد

قرآن کریم در اوج بلاغت و ستیغ فصاحت است. مانند ناپذیری قرآن کریم مطلق است و

هیچ کلام را در آوردگاه سخن، یارای هم‌آوردی با آن نیست. این حقیقت روشنتر از آن

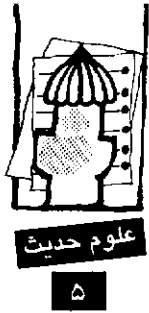
است که نیازی به تبیین و تأکید داشته باشد، بدین جهت این پندار که «قرآن» با «حدیث» در

۷. مقدمه ابن صلاح، تحقیق: بنت الشاطی، ص ۳۸۷، علوم الحدیث، ابن صلاح، تحقیق: نورالدین

عتر، ص ۱۸۲

۸. ادب الإماء والاستملاء، ص ۱۴۶

۹. علوم الحدیث و مصطلحه، ص ۲۰



می آمیخت و جداسازی آن امکان پذیر نمی بود یکسره تباه است. اندیشه ورائی چند در نقد این دیدگاه به این حقیقت اشاره کرده اند؛ از جمله «محمود ابوریّه» در نقد و تزییف این سخن نوشته است:

این توجیه، هیچ خردمند و دانشوری را قانع نخواهد ساخت، و هیچ پژوهنده ای آن را نخواهد پذیرفت، مگر اینکه احادیث را در بلاغت و شیوه بیان، چونان قرآن مانند ناپذیر بدانیم، که بی گمان هیچ کس بر این دیدگاه خستو نخواهد شد؛ چرا که معنای آن ابطال اعجاز قرآن و مانند پذیر شدن آن و تباه ساختن بنیادها و اصول اعجاز بیانی قرآن است.^{۱۰}

فقید دانش و پژوهش علامه «هاشم معروف الحسنی» نوشته اند:

کسانی که می کوشند تا با این توجیه کار عمر را موجه جلوه دهند، نمی دانند که از سویی دیگر به وی ضربه زده اند؛ چرا که عمر تا بدین حد کوتاه نگر محدوداندیش و ناآگاه از شیوه های بیان و بلاغت سخن نبود که عظمت بیان قرآن را نفهمد و چیرگی سخن قرآن بر دلها را در نیابد.^{۱۱} [و چنین بیندارد که حدیث چون نگاشته شود، با قرآن همگون گردد و با آن درمی آمیزد و جداسازی آن دو دشوار گردد.]

اکنون باید پرسیم آیا پذیرش این دیدگاه به گونه ای به معنای پذیرش مانند پذیری قرآن نیست، و آیا مآلاً به باورمندی به امکان تحریف قرآن و پذیرش امکان افزونی در آن نمی انجامد؟! دیدگاهی که قطعاً تباه است و در تضاد با وعده خدا بر حفظ آیات الهی:

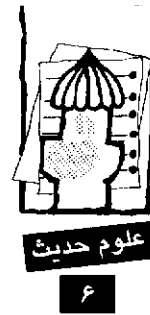
أَنَا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَأَنَا لَهُ الْخَافِظُونَ.^{۱۲}

نکته دیگر اینکه اگر هراس از آمیخته شدن قرآن با حدیث در میان بوده است، آیا

۱۰. أضواء على السنة المحمدية، ص ۵۱

۱۱. دراسة عن الحديث والمحدثين، ص ۲۳

۱۲. حجر، آیه ۹



راه حل آن، نوشتن احادیث و تباه ساختن آنها و طعمه آتش قرار دادن سنت رسول الله (ص) است؟ آیا نمی توان بر این باور رفت که این مشکل را امکان داشت با تأکید بر اینکه حدیث به گونه ای نوشته شود که آمیختگی به وجود نیاید و چنان ثبت شود که این دشواری پدید نیاید، حل کرد؟ چنانکه در پایان برخی روایتهای آمده است که پیامبر (ص) فرموده:

امحضوا کتاب الله واخلصوه؛

کتاب خداوند را یکدست سازید و آن را جز از آن بپیرایید.^{۱۳}

چنانکه این عمل پس از جریان منع انجام شد و این تمایز معمول گردید و هیچ مشکلی هم به وجود نیامد. کسانی نیز بودند که در روزگار تدوین بر این نکته تأکید می کردند و از اینکه حدیث را کنار قرآن بنویسند تن می زدند. محدثان آورده اند که «ابراهیم بن یزید نخعی» (م ۹۶)، از اینکه حدیث را در برگه های نگاشته قرآن بنویسد کراهت داشت،^{۱۴} و «ضحاک بن مزاحم هلالی» (م ۱۰۵) از اینکه حدیث را در برگه هایی که قرآن بر آن نگاشته شده بوده است، بنویسند نهی می کرد؛^{۱۵} و می گفت:

برگه های حدیث را با برگه های قرآن همانند نسازید.^{۱۵}

بدین سان هم قرآن پیراسته می ماند و هم سنت حفظ می شد و تباه نمی گشت. به گفته

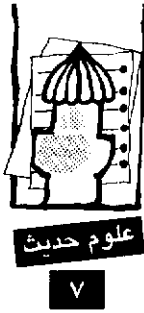
هاشم معروف الحسنی:

آنان که پس از پیامبر به منع کتابت حدیث همت گماشتند و این بهانه را تراشیدند و [برای توجیه عمل ناهنجار منع از کتابت حدیث، از این گونه سخنها گفتند،] اگر نیت درست و آرمان پاکی داشتند، با تمام تلاش حدیث را تدوین می کردند و در مجموعه یا مجموعه هایی قرار می دادند و به دقت آنها را شمارش می کردند، و گروهی از دانایان را بر استوارسازی آنها می گماشتند و بدین سان هم از سنت رسول الله (ص) حراست می کردند، و هم از اینکه کسانی علیه اسلام سخن

۱۳ . مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۲؛ تقييد العلم، ص ۳۴

۱۴ . تقييد العلم، ص ۴۸؛ سنن دارمی، ج ۱، ص ۸۲

۱۵ . همان، ص ۴۷



گویند و کین و رزانی از موقعیت استفاده کنند و آموزه های دین را با وضع و جعل بیالایند، جلو می گرفتند...^{۱۶}

به هر حال ما بر اساس نقد و بررسی و تزییف دیدگاهها و نقلهای مختلف آورده شده برای منع کتابت، به صدور هیچ حدیثی در جهت منع کتابت باور نداریم، و برخی از احادیث را که معنا استوار و دقیقی برای آنها قایلیم بدان گونه که آوردیم هیچ دلالتی بر منع کتابت ندارند. در نهایت - چنانکه اشاره کردیم - تأکید می کنیم که واقعیتی در فرهنگ اسلامی رخ داده است؛ واقعیتی تلخ و زیانبار و شرم آور؛ با پی آمدهایی ناهنجار، یعنی منع تدوین و نشر سنت رسول الله (ص). آنگاه برای پیراستن ساحت گذشتگان و رها ساختن گریبان عاملان این جریان، کسانی را به ساختن روایات و پرداختن توجیه ها و تحلیلها می گماشته اند. این است آنچه استخوان می نماید و گرنه هدف از این منع و جلوگیریها راز و رمزهایی دیگر دارد که پس از این بدان خواهیم پرداخت.

۳. ناآگاهی مردمان از نگارش! *موضوعات کتب علوم اسلامی*
برخی از دیرباز منع تدوین حدیث را به ناآگاهی صحابه و مسلمانان از نگارش و کتابت مستند کرده اند. «ابن قتیبه»، حدیث ابی سعید خُدَری را که دلالت بر منع نگارش دارد، گزارش کرده است و نیز حدیث «عبدالله بن عمرو بن عاص» را که دلالت بر لزوم نگارش و یا دست کم «اباحه» تدوین و ضبط و ثبت دارد، و آنگاه در توجیه ناهمسازی این دو حدیث از جمله گفته است:

پیامبر فقط به عبدالله بن عمرو بن عاص رخصت کتابت داده است؛ از آن رو که وی به عربی و سریانی آگاهی داشت و به هر دو می نوشت، اما دیگر صحابیانی که بی سواد بودند و جز اندکی از آنان بر نگارش قدرت نداشتند، برای جلوگیری از ناهنجاری در نگارش از ثبت و ضبط و تدوین منع شدند.^{۱۷}

۱۶. دراسة عن الحديث والمحدثين، ص ۲۳

۱۷. تاویل مختلف الحدیث، ص ۱۹۳



«ابن حجر عسقلانی» نیز بر این باور رفته و نوشته است :

آثار رسول اللہ (ص) در عصر صحابه و بزرگان تابعین - به لحاظ اینکه آنان کتابت

نمی دانستند - در جوامع، تدوین نشده و نامرتب بود.^{۱۸}

گو اینکه ما پیشتر دیدگاه وجود نص شرعی دال بر عدم کتابت را یکسر ناستوار دانستیم و تنها حدیث مورد استناد مانعان - یعنی حدیث ابی سعید خدری - را نیز نقد کردیم، اما اکنون می خواهیم اندکی بر این پندار درنگ کنیم و چندی و چونی آن را بر اساس آگاهیهای تاریخی بسنجیم.

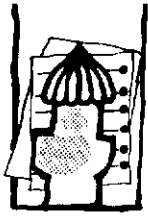
از آنچه آوردیم روشن شد که آنان که بر این پندار رفته اند، جهل مردمان آن روزگار و ناآگاهی آنان از کتابت را بهانه ای گرفته اند برای توجیه آنچه پنداشته اند، اکنون بنگریم این پندار چه مایه از حقیقت را به همراه دازد تا آنگاه دیگر نکات را بررسییم. به لحاظ تاریخی این حقیقت پذیرفتنی و قطعی است که کتابت در جامعه جاهلی شایع نبوده است و کسان بسیاری از آن آگاهی نداشته اند، اما بر اساس نصوص تاریخی نمی توان پذیرفت که این گونه کسانی مثلاً از هفده نفر تجاوز نمی کردند، بدانگونه که «واقدی» آورده است.^{۱۹} برخی از پژوهشگران ضمن اینکه کمبود کاتبان را پذیرفته اند، بر اساس نصوص تاریخی کسان بسیاری را فهرست کرده اند که کتابت می کرده اند و با نوشتن آشنا بوده اند.^{۲۰} هاشم معروف حسنی نیز به این نکته پرداخته است. بر اساس برخی از نصوص تاریخی، داوری «بلاذری» در فتوح البلدان درباره تعداد آشنایان با کتابت را نمی پذیرد، البته بر این نکته تأکید می کند که کتابت، گسترده و شایع نیز نبوده است.^{۲۱}

۱۸ . هدی الساری مقدمة فتح الباری، ص ۴

۱۹ . فتوح البلدان، ص ۴۵۷؛ المقدمه الفرید، ج ۴، ص ۱۵۷

۲۰ . المفصل فی تاریخ العرب قبل الإسلام، ج ۸، ص ۱۱۰ به بعد، بحث آقای جواد علی، بحثی است سودمند و مستند و دقیق.

۲۱ . بر این نکته بسیاری از مؤلفان جدید پرداخته اند و گاه بحث را به افراط و تفریط کشانده اند. بنگرید به: عصر النبی ص ۴۳۵، المفصل فی تاریخ العرب، ص ۸، ج ۱۰۵ به بعد؛ تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۱۳۴، موسوعة التاریخ الاسلامی، ج ۱، ص ۷۵ به بعد.



اما با ظهور اسلام و تاکید رسول الله (ص) آیین کتابت بگسترده و مساجد و خانه‌هایی محافل تعلیم دانش و کتابت شد، و کسانی که توان بر نگارش داشتند بسیار شدند، چنین است که به هیچ روی نمی‌توان عدم کتابت در جامعه اسلامی و تاخیر آن و با نهی رسول الله (ص) از کتابت را به کمبود کاتبان مستند ساخت.^{۲۲}

بر این باید بیفزاییم بسیاری از مردمان که به دین اسلام گرویده بودند و تاکید آموزه‌های دین بر نگاشتن را فهمیده بودند، بی‌گمان بدان روی آورده بودند. آیا پذیرفتنی است که بگوییم آن ناآشنایی با نوشتن - که اصل آن نیز آن گونه که پنداشته می‌شد استوار نبود - هم چنان باقی مانده بود و مسلمانان و صحابی‌ان هرگز به دانایی و نوشتن روی نیاورده بودند؟! و آیا رواست بگوییم پیامبر (ص) نیز به این نکته بس مهم و سرنوشت ساز بی‌اعتنا بود؟ پیشتر آوردیم که رسول الله (ص) بر لزوم کتابت و فراگیری دانش بسی تاکید داشت؛ و بمثل فدای اسیرانی را که دانش داشتند این قرار داده بود که ده تن مسلمان را کتابت و قرائت یاد دهند.^{۲۳} چنین است که در جامعه اسلامی کاتبان وحی و نگارندگان قرآنی به تعداد قابل توجهی رسیدند.^{۲۴}

آقای «محمد عجاج خطیب» دیدگاه ابن قتیبه را پذیرفته و نوشته است:

باتوجه به اینکه بیش از سی نفر وحی الهی را می‌نوشتند و کسان بسیار دیگر امور دیگری از رسول الله (ص) [نامه‌ها، معاهده‌ها و ...] را کتابت می‌کردند. این سخن ابن قتیبه را نمی‌پذیریم و اندک بودن کاتبان در آن روزگار را باور نداریم و کلام وی را بر مستندی درست استوار نمی‌دانیم.^{۲۵}

او این دیدگاه را در نگاهت دیگری، توجیهی کهنه و بی‌ارج دانسته و بر نفی آن تاکید

۲۲ . دراسة فی الحدیث والمحدثین ص ۱۹- ۱۷

۲۳ . طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۱۴؛ ادب الدنيا والدین، ص ۶۸

۲۴ . کسان بسیاری به امر رسول الله (ص) و با به لحاظ کششی که خود داشته اند به کتابت وحی همت می‌گماشته اند، این گونه کسان که به کاتبان وحی شده اند - افزون بر چهل نفر هستند (تاریخ القرآن، عبدالله زنجانی، ص ۲۰؛ تاریخ قرآن، ص ۲۶۲؛ مباحث فی علوم القرآن، ص ۶۹).

۲۵ . اصول الحدیث علومه و مصطلحه، ص ۱۴۶

کرده، و تصریح کرده است که مستند ساختن منع تدوین به کمبود کاتبان به هیچ روی پذیرفتنی نیست. ^{۲۶} افزون بر این سزایند است به نکاتی در این باره توجه شود:

۱- نهی از کتابت- اگر پذیرفتنی باشد- خود ناقض این توجیه است. پذیرش نهی از کتابت بی گمان در بطن خود امکان، شیوع و وجود کتابت را دارد، وگرنه چگونه از آن منع می شود.

۲- اینکه از پیامبر (ص) نقل کرده اند که: «لا تکتبوا عنی شیئاً سوی القرآن؟» بروشنی نشانگر آن است که کاتبانی بوده اند و کتابت می کرده اند و پیامبر (ص) منع کرده است. بدین سان چه مانعی داشت که رسول الله (ص) همان گونه که بر کتابت وحی تأکید می ورزیده است، بر کتابت سنت نیز تأکید ورزد و اصحابیان را به دقت، درست نگاری و استوار نویسی فرا خواند، و از اینکه بخش عظیمی از بنیادهای آموزه های دین تباه شود جلو گیرد؟ دکتر «مصطفی اعظمی» نوشته اند:

اگر ناآگاهی مردمان از کتابت را در آن روزگار بپذیریم، و عدم کتابت حدیث و نهی از آن را بدان مستند سازیم، چگونه به کتابت قرآن حکم کنیم؟ مگر نه اینکه صحابیان از آغاز قرآن را می نوشته اند... تردید نیست که به روزگار صحابیان کسان بسیاری بنیکویی می نوشتند و سیاست تعلیمی رسول الله (ص) نیز بر این بود که کسانی بر دانش و نگارش آگاهی یابند و چنین شده بود، گو اینکه این حالت جنبه غالب نداشت، اما آنچه بودند نگاشتن و ثبت و ضبط حدیث را بسنده بودند، از این رو این توجیه در عدم کتابت حدیث هرگز استوار نیست. ^{۲۷}

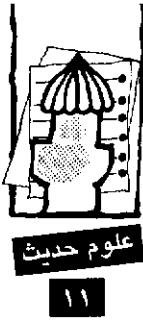
دکتر شیخ «عبدالغنی عبدالخالق» در نقد این دیدگاه نوشته است:

دلیل عمده در نهی از کتابت، حدیث ابوسعید خدری است ^{۲۸}، و آنچه پیشینیان

۲۶ . السنة قبل التدوین، ص ۳۰۱-۳۰۲

۲۷ . دراسات فی الحدیث النبوی، ج ۱، ص ۷۳

۲۸ . بیشتر درباره حدیث ابوسعید خدری بحث کرده ایم و عدم دلالت آن را بر فرض صحت سند روشن ساخته ایم، نگاه کنید به: فصلنامه علوم حدیث، ش ۲، ص ۳۵ به بعد.



گفته اند که عدم کتابت به لحاظ استواری کتابت صحابیان و ناآگاهی آنان از

نگاشتن بود درست نیست، وگرنه چرا آنان بر کتابت قرآن رخصت یافتند؟^{۲۹}

بدین روی توجیه یکسر تباه است و عالمان و حدیث پژوهان بویژه معاصران بدان

ارجی نهاده اند.

۳- بدان سان که دیدیم این توجیه از جمله در صورتی می تواند کارآمد باشد که نهی

رسول الله (ص) از کتابت را بپذیریم، وگرنه روشن است که این توجیه را در این بحث

میدانی نخواهد بود. اکنون بیفزاییم که بر فرض، ناآگاهی از کتابت در هنگام بعثت و حتی

در روزگار رسالت را بپذیرفتیم، آیا پذیرفتنی است بگوییم این حالت در جامعه اسلامی

همچنان باقی ماند و منع خلیفه نیز بدان مستند بود؟ به دیگر سخن، خلیفه چرا از کتابت

منع کرد؟ آیا او را نیز چنین اندیشه ای بود، و عمل او را نیز می شود با این توجیه ناموجه

استوار ساخت؟، در حالی که می دانیم دانش در میان مسلمانان بسرعت روبه فزونی بود و

در دوره مدنی رسول الله (ص) تعلیم و تعلم و فراگیری دانش و کتابت، جریانی گسترده

بود و مساجد مرکز تعلیم و تعلم بودند.^{۳۰}

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

تفاوت قرآن و حدیث در کتابت!

در اینکه رسول الله (ص) به کتابت قرآن کریم امر کرده بودند جای هیچ گونه تردیدی

نیست، و پیشتر آوردیم که آنان که کاتب وحی شده اند، افزون بر چهل تن هستند، اکنون

آیا جای طرح این سؤال نیست که چرا رسول الله (ص) بر کتابت قرآن تأکید می کردند، اما

از کتابت سنت نهی؟! این سؤال کسانی از عالمان را به تأمل واداشته است، و چه بسا

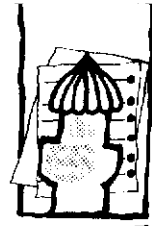
دیگران را نیز، اما آنگونه کسان اگر هم چنین بوده است از کنار این سؤال گذشته اند تا در

جواب، به دشواریهای توانسوز پاسخ دچار نیایند. کسانی نیز خود را در معرض این سؤال

قرار داده اند اما متأسفانه چون حقیقت را ندیده اند ره افسانه زده اند.

۲۹. حجیة السنة، ص ۴۳۰ و ۴۴۴

۳۰. التراتیب الاداریة، ج ۱، ص ۴۱؛ مباحث فی علوم الحدیث، ص ۱۷



آقای دکتر «عبدالغنی عبدالخالق» این سؤال را مطرح کرده و چنین پاسخ گفته اند:

۱- بدان جهت که ترتیب آیات الهی در سوره‌ها توقیفی است، بلکه ترتیب سوره‌ها

نیز بر اساس قولی است که استوارتر می‌نماید؛

۲- به این دلیل که بزرگترین کتاب الهی و معجزه رسول الله (ص) و معجزه جاودان تا

روز قیامت، برهان نبوت و دلیل رسالت باشد...؛

۳- چون اساس و بنیاد شریعت است، و باورهای مؤمنان بدان مستند است، بدانگونه

که اگر تباه شود تمام آموزه‌های دین تباه می‌شود.

چون چنین است رسول الله (ص) بر کتابت و ثبت و ضبط دقیق آن امر فرموده‌اند. اما

سنت از چنین جایگاهی برخوردار نیست؛ از این رو از یک سو نقل به معنا را در آن جایز

شمرده‌اند و از سوی دیگر قرآن را راهی برای اثبات آن دانسته‌اند و بدین سان مشکل را حل

کرده‌اند بر این همه بیفزاییم که حجم اندک قرآن در سنجش با سنت نیز می‌تواند گواه آن

باشد که تاکید بر نگارش آن ممکن بود و سنت، نه.

این همه را آقای عبدالغنی در کتاب ارجمند خود حجیة السنّة آورده است. این کتاب

بروشنی نشانگر دقت و استوار اندیشی آقای عبدالغنی است، با این همه نگاهی گذرا به

نگاشته سست بنیاد وی که در بالا نقل شد، خواننده را شگفت زده می‌کند. به پندارم آنچه

وی را به این همه سهل انگاری واداشته، تعبد بر استواری نقل متون کهن و تصحیح روایت

ابوسعید خدری... و مآلاً باور قطعی به این امر است که پیامبر از کتابت حدیث نهی کرده

است.

آقای عبدالغنی مانند بسیاری از همگنانش هرگز به خود اجازه نقد میراث کهن را

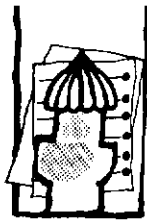
نمی‌دهد، و چون آن همه را استوار می‌پندارد به لوازم آن گرفتار می‌آید، بسی عبث

می‌کوشند تا از این لوازم رهایی یابند و مآلاً «بر شاخه نشسته و بُن می‌برند».

خوب، ترتیب آیات قرآن توقیفی است این چه دلیلی است بر وجود کتابت؟! یعنی

اگر بر این باور نبودیم آیا می‌توانستیم به عدم لزوم کتابت باورمند باشیم؟! و اکنون چون بر

آن باوریم چگونه از آن عدم لزوم کتابت سنت را نتیجه بگیریم؟ آیا نمی‌شود گفت پراکندگی



و عدم ترتیب و لزوم کتابت را حتمیتر و امر بدان را فوریت‌تر و حساستر می‌کند؟.

معجزه بودن قرآن کریم و مانند ناپذیر بودن آیه‌ها و سوره‌های آن به گونه‌ای ضامن حفاظت آن از تباهی و حراست آن از دیگر سانیهاست، برخلاف سنت که به همان جهت که جناب عبدالغنی می‌گویند بسی در معرض جعل و وضع و تزویر و همانندسازی است - چنانکه تاریخ گواهی است روشن -؛ پس ثبت و ضبط و دقت و حساسیت برای حفظ آن باید فراتر می‌بود، نه فروتر و از دست هشتی. شگفتا! آقای عبدالغنی این کتاب عظیم را رقم زده است تا حجیت سنت را استوار دارد و آن را در کنار قرآن چونان مصدری برای تشریح نشان دهد - و راستی را - به شایستگی از عهده برآمده است، نمی‌دانم در این مقام چرا از آن همه بحث درمی‌گذرد و چون برای قرآن جایگاهی اساسی و به عنوان بنیاد برای شریعت قائل می‌شود می‌گوید: «ولما لم یکن السنه بهذه المثابه ...» یعنی نه سنت این جایگاه را دارد، و نه از لزوم کتابت برخوردار است و نه ... به این سادگی از کنار موضوع گذشتن، راستی شگفت‌انگیز است، «ماهکذا، یا سعء، توردا الأبل»^{۳۱}.

پیشتر آوردیم که رسول الله (ص) فرمود:
«ألا انی اوتیت القرآن و مثله مع ...»^{۳۲}

که یعنی «سنت» در کنار قرآن، منبع و مستند و یکی از مصادر تشریح و ... است. شگفت‌انگیزتر سخن پایانی عبدالغنی است که چون قرآن حجمی اندک داشته است، به کتابت آن امر شده است و سنت چون از فخامت و ضخامت برخوردار است، نه. باید گفت چون قرآن حجمی اندک داشته و حفظ و به خاطر سپاری آن سهل بوده است، الزام بر کتابت را در حد سنت که بسی حجیم بوده است را نداشته است و نه عکس آن.

بدین سان روشن است که کلام آقای عبدالغنی و توجیه‌های وی یکسر تباه است، و این همه چنانکه بارها گفته‌ایم بر فرض آن است که نهی از کتابت و عدم امر بر کتابت را بپذیریم، و گرنه بر اساس آنچه پیشتر آورده‌ایم - که امر به کتابت از سوی رسول الله (ص)

۳۱. موسوعة أمثال العرب، ج ۳، ص ۲۶۰: «یضرب للرجل یقصر فی الامر ایثاراً للراحة علی المشقه».

۳۲. مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۱۳۱



قطعی است - بی پایه بودن نهی از کتابت و نیز کلام این گونه کسان از اساس ناپذیرفتنی و طرد کردنی است .

در میان مؤلفان اخیر از جمله آقای «عبدالرحمن بن یحیی معلمی یمانی»، در نقد و ردی که به کتاب ارجمند «محمود ابوریه» نگاشته است، نیز بر این شیوه رفته و بر این نکته تأکید کرده است که پیامبر به هیچ روی آهنگ کتابت حدیث را نداشته است و بدان امر و الزام نیز نکرده است؛ از جمله یکی بدان جهت که حدیث نشر یافته و گسترده شده بود و جمع و تدوین آن ممکن نبود، و دیگر آنکه صحابه حافظ قرآن در نبردی به قتل رسیده بودند، اما حافظان سنت نه! و ...

این گونه استدلالها جز عنوان «الغریق یتشبث بکلّ حشیش» عنوانی ندارند و لذا پرداختن بدان ضرورتی ندارد. «حدیث بی گسترده شده بود و جمع آن ممکن نبود پس ...» یعنی چه؟ آیا گستردگی می تواند توجیه عدم کتابت بلکه نهی از کتابت شود؟! آقای معلمی از کجا کشف کرده اند که حافظان قرآن به شهادت رسیدند اما حافظان سنت و ... نه؟!؟

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۴ . حفظ، جایگزین کتابت

برخی، از عالمان عدم کتابت، یا واقعیت عدم تدوین را مستند کرده اند به این که قوت حافظه و توانمندی ذهنی مردمان آن روزگار در حفظ آنچه فرا می گرفتند، آنان را از نگاشتن بی نیاز می کرد؛ از این روی در گزارش حدیث به نقل از حافظه بسنده می کردند و آن را شیوه پسندیده ای تلقی می کردند و از نگاشتن تن می زدند و بلکه آن را ناپسند می دانستند:

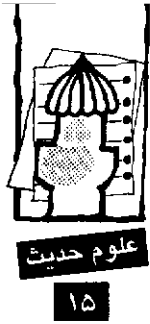
«ابونضره» می گوید به «ابوسعید» گفته شد: چه می شد برای ما حدیثی

می نوشتی: ابوسعید گفت: نمی نویسم [نمی نویسانم]؛ بدانگونه که ما از

رسول الله (ص) فرا گرفتیم، فرا بگیرید. ۳۳

و در نقل دیگر:

۳۳ . تقیید العلم، ص ۳۷؛ جامع بیان العلم، ص ۲۷۲؛ المصنّف، ابن ابی شیبّه، ج ۹، ص ۵۲



رسول الله (ص) حدیث می گفت و ما حفظ می کردیم، شما نیز چون ما حفظ کنید. ۳۴.

فرزند ابوموسی اشعری احادیثی را که از پدرش فرا گرفته و نوشته بود، به او عرضه می کند، او آب می خواهد و تمامت نگاشته ها را می شوید و آنگاه می گوید:

احادیث را حفظ کنید، چنانکه ما حفظ می کردیم. ۳۵.

برخی از تابعین نیز چنین بوده اند، «ابوطالب مکی» نوشته است:

طبقه اول تابعین، از کتابت حدیث کراهت داشته اند؛ آنان می گفتند: حفظ کنید آسان که ما حفظ کردیم.

«ابن صلاح» در جمع بین احادیث رخصت و نهی، از جمله نوشته اند:

رسول الله (ص) به کسانی که اعتماد بر حفظ داشتند اجازه کتابت نمی داد تا بر نگاشته ها اعتماد نکنند [!] و رخصت کتابت برای کسانی بود که می ترسیدند نسیان بر آنها غلبه کند. ۳۶.

شگفتا که عالمانی که این همه را گزارش کرده اند آن را ستوده اند، و گویا در پندار اینان تکیه بر نگاشته ها و ثبت دانشها، ضد ارزش است. «ابن اثیر» می گوید:

آنان [صحابه] در آغاز بر حفظ و ضبط در دلها و ذهنها اعتماد می کردند و بر آنچه نوشته بودند اعتماد نمی کردند تا دانش و حدیث را حراست کنند [!] بدانگونه که کتاب الهی را به حافظه ها می سپردند، اما چون اسلام بگسترده و بلاد را گشود و صحابیان در آبادیها پراکنده شدند و پیروزیها فراوان گشت و بسیاری از صحابیان زندگی را بدرود گفتند و اصحاب صحابیان پراکنده شدند و ضبط و ثبت کاهش یافت، عالمان به کتابت و تدوین نیازمند گشتند و کتابت را

۳۴. تقیید العلم، ص ۳۶؛ المحدث الفاضل، ص ۳۷۹؛ سنن دارمی، ج ۱، ص ۸۳؛ جامع بیان العلم، ج ۱، ص ۲۷۳.

۳۵. تقیید العلم، ص ۴۰. نیز بنگرید به: جامع بیان العلم، ج ۱، ص ۲۷۶؛ المصنّف، ج ۹، ص ۵۲.

۳۶. مقدمه ابن صلاح، تحقیق: بنت الشاطی، ص ۳۸۷؛ علوم الحدیث، تحقیق: نورالدین عتر، ص ۱۸۲.



پیشه ساختند. ۳۷

روشن است که حکم یکسره جناب ابن اثیر در اعتماد صحابیان بر حفظ و عدم کتاب بی پایه است.

چنانکه پیشتر آورده ایم بسیاری از صحابیان، حدیث را می نوشته اند، و البته بسیاری هم در همسویی با آهنگ کلی سلطه سیاسی، به لحاظ تهدیدها و تطمیعها و ... از کتابت تن می زدند.

دیگر اینکه جناب ابن اثیر می گوید: «صحابه در آغاز بر حفظ و ضبط در دلها اعتماد می کردند و بر آنچه نوشته بودند، اعتماد نمی کردند تا دانش و حدیث را حراست کنند». این کلام وی شگفت نیست؟ یعنی به حافظه سپردن و کتابت نکردن برای حراست حدیث استوارتر است؟ کدام عاقل چنین حکمی را می پذیرد؟ به یک داوری بنگرید: آقای «رفعت قوزی» از محدثان معاصر مصر می گوید:

احمد بن حنبل، یحیی بن سعید، در نقل از وکیع و عبدالرحمن بن مهدی و یزید بن هارون و ابی نعیم استوارتر می دانست [یا اینکه همه ایشان از پیشوایان حدیث هستند]؛ چون او کتابت را یا حفظ همبر ساخته بود. ۳۸

طرفه اینکه «ابن اثیر» در پایان سخن می گوید:

به خداوند سوگند که اصل و اساس، کتابت است؛ چرا که حافظه، گاه به نسیان دچار می شود و محفوظات از ذهن زدوده می شود، اما قلم حفظ می کند و از دچار فراموشی شدن جلو می گیرد.

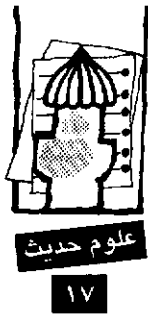
«ابن حجر» نیز عدم تدوین را از جمله مستند ساخته است به گسترده‌گی حفظ و سیال بودن ذهنهای مردمان آن روزگار. ۳۹ این استناد را سیوطی نیز پذیرفته است. ۴۰

۳۷. جامع الاصول، ج ۱، ص ۴۰

۳۸. توثیق السنة فی القرن الثانی الهجری، ص ۱۶۲؛ نیز: الجرح والتعديل، ج ۱، ص ۲۴۸

۳۹. هدی الساری مقدمة فتح الباری، ج ۱، ص ۴

۴۰. تدریب الراوی، ج ۱، ص ۴۰



در میان پژوهشیان معاصر آقای دکتر «محمد ابوزهو» از جمله کسانی است که این توجیه را پذیرفته اند. او می گوید:

نکته دیگری که باعث شد پیامبر از کتابت حدیث نهی کند، حراست از ویژگی مردمان آن روزگار در حفظ معلومات بود. اگر صحابیانی می نوشتند، بر نوشته ها اعتماد می کردند، و حفظ کردن را او می نهادند و کم کم ملکه حفظ آنها در گذرگاه زمان از میان می رفت!!^{۴۱}

دکتر «شیخ عبدالغنی» نیز نوشته است:

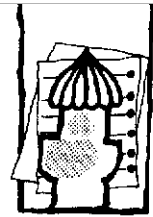
پیامبر (ص) از کتابت حدیث نهی کرد؛ چون از اعتماد آنان بر کتابت و وانهادن حفظ معلومات که طبیعت و سرشت آنان بود می هراسید، از این روی نهی از کتابت ویژه آنانی بود که حافظه ای نیرومند برخوردار بودند و از فراموشی در امان بودند.^{۴۲}

از آنچه آوردیم بروشنی پیداست که توجیه گرانی که به این توجیه در جریان منع تکیه کرده اند، گاه نهی رسول الله (ص) را به این نکته مستند ساخته و دیگر گاه موضع مسلمانان را. در ضمن بحث اشاره کردیم و به آنچه پیشتر آورده بودیم ارجاع دادیم که اصل نهی از کتابت به هیچ روی پذیرفتنی نیست. اسناد نقلها و نیز محتوای گزارشها به هیچ رو نمی توانند نهی از کتابت از سوی رسول الله (ص) را استوار بدارند. بر فرض اینکه به صدور نهی از پیامبر (ص) گردن نهیم آیا می شود آنچه را این نویسندگان آورده اند توجیه آن دانست؟ به عقیده این توجیه گران آیا نمی شد و بهتر و هوشمندانه تر نبود که رسول الله (ص) بر کتابت و نیز بر حفظ احادیث به خاطر سپاری آنها ثبت و ضبط آنها در ذهن و نگاشته ها تاکید می کرد تا حراست از حدیث و سنت، اطمینان آورتر و استوارتر می شد؟

به هر حال اگر کتابت، اعتماد بر نگاشته می آورد، و حافظه که کم کم بر اثر اعتماد به کتابت از میان می رود، چرا بر کتابت قرآن آن همه تاکید رقت، و آیه آیه آن با تمام دقت

۴۱ . الحدیث والمحدثون، ص ۱۲۳

۴۲ . حجیة السنة، ص ۴۲۸



نوشته شد؟ ظاهراً باید بگویند سنت با قرآن فرق دارد، و کتابت سنت نه الزام آور بود و نه جایگاه قرآن را داشت و اکنون اندکی آن سوی دیگر ادعا را بکاویم و بنگریم چه اندازه از حقیقت را به همراه دارد.

در اینکه مردمان آن روزگار در جزیره العرب از حافظه ای شگرف برخوردار بودند - البته نه همه آنها که نمونه هایی را می آوریم - تردیدی نیست، اما بعید است کسی باور کند که کسی یا کسانی بودند که حفظ را از کتابت برتر می دانستند یا برای حراست از «ملکه حفظ» از کتابت تن می زدند، و یا چون حافظه ای قوی داشتند آگاهیها را نمی نگاشتند و این گونه عمل را می ستودند.

چنین است که به روزگار جاهلیت برای آنانکه توان نوشتن داشتند، نگاشتن معمول بوده است و اشعار جاهلی را می نوشته اند.^{۴۳} افزون بر شعر که آن را بسی مهم می دانستند و آن را برای قبیله ها و قومها برترین امتیاز می شمردند،^{۴۴} گزارش جنگها، مناقب و مفاخر و روزهای تاریخی خود را نیز ثبت و ضبط می کردند^{۴۵}، و نیز معاهده ها، سوگندها و سوگندنامه ها و ... را.^{۴۶}

نکته دیگر اینکه شرایط اجتماعی و موقعیت معیشتی اعراب جاهلی به گونه ای بود که مردمان آن روزگار از حافظه شگفتی برخوردار بودند،^{۴۷} اما این به معنای برخوردار بودن همگان از این ویژگی نیست. مورخان و محدثان آورده اند که عمر بن خطاب سوره بقره را در دوازده سال فراگرفت و چون بر آن دست یافت قربانی کرد^{۴۸}؛ بنابراین آیا روا بود که

۴۳ . بنگرید به کتاب ارجمند مصادر الشعر الجاهلی و قیمتها التاريخية، ص ۱۰۷ به بعد، که نمونه هایی بسیاری برای اثبات کتابت شعر در روزگار جاهلی آورده است.

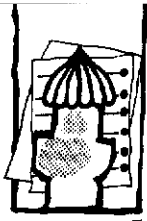
۴۴ . البیان والتبیین، ج ۱، ص ۴۵، ج ۲، ص ۸۳؛ العمدة، ابن رشید، ج ۱، ص ۶۶، طبقات الشعراء، ص ۳۴

۴۵ . مصادر الشعر الجاهلی، ص ۱۶۵

۴۶ . همان، ص ۶۶

۴۷ . حجیة السنّة، ص ۴۰۳-۴۰۴

۴۸ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۶۶؛ تاریخ الاسلام (عهد الخلفاء الراشدین)، ص ۲۶۷، سیرة عمر، ابن جوزی، ص ۱۶۵، الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۱



جناب خلیفه که خود در حفظ بدین سان بود و حتماً دیگرانی نیز چنین بودند، برای حراست از حافظه، از کتابت منع کند، و یا کسانی چون حدیثی را حفظ کردند آن را تباه سازند؟^{۴۹} آیا مطمئن بودند که آنچه حفظ کرده اند به همان سان باقی می ماند؟ کسانی که این توجیه را آورده اند و بر آن خستو شده اند از سوی دیگر موضع ابوبکر را نقل کرده اند و آن را ستوده اند. ابوبکر در تعلیل تباه ساختن احادیثی که نوشته بود از جمله گفته بود: «بر نقلها اطمینان ندارم»، و نیز گفته بود: «این اختلاف نقلها که اکنون در حدیثهاست فردا و فرداها افزون خواهد شد»...^{۵۰} و این همه یعنی آنچه نوشته بودند و از حافظه ها منتقل ساخته بودند، به لحاظ نسیان، سهو و اشتباهی که رخ داده بود در نزد خلیفه مورد اعتماد نبوده است، پس نتیجه اینکه کسانی از آن گونه حافظه های ادعایی ظاهراً برخوردار نبوده اند. و یا اگر بوده اند دیگران آن را بسنده از کتابت نمی دانستند.

دیگر اینکه، عالمان رجال در بحث جرح و تعدیل، بسیاری را به لحاظ این که نسیان بر آنها غلبه می کرد، جرح کرده اند و از پذیرش نقلهای آنها تن زده اند و بسیاری را چون در کنار حفظ کتابت می کردند ستوده اند و بر نقلهای آنها اعتماد کرده اند، و این همه یعنی اینکه این تئوری، کلامی بی بنیاد و توجیهی ناموجه است.^{۵۱}

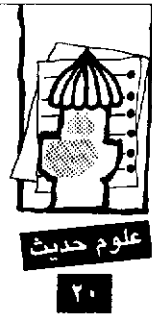
برخی از حدیث پژوهان معاصر به آنچه از محدثان عامه در توجیه عدم کتابت در این باره آوردیم، اشاره کرده اند، اما آن را نپذیرفته به نقد آن پرداخته اند. آقای دکتر «مصطفی اعظمی» نوشته اند:

وجود حافظه های نیرومند در میان هر قوم را می توان پذیرفت، و از جمله در

۴۹ . المحدث الفاضل، ص ۳۸۲؛ تنقیح العلم، ص ۵۹

۵۰ . تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۵

۵۱ . توثیق السنه فی القرن الثانی الهجری، ص ۱۶۳ - ۱۶۲، سخت گیری های شایسته ای که صحابیان گاه در پذیرش نقلها داشته اند، و از جمله اینکه علی (ع) گاه ناقلان را وادار می کرد برای صحت شنیده ها سوگند یاد کنند، به آن جهت بود که بر حفظ اعتماد نداشته اند، بنگرید به: اهتمام المحدثین بنقد الحدیث سنداً و متناً، ص ۳۱ به بعد، منهج نقد المتن عند علماء الحدیث النبوه، ص ۶۸ به بعد، جهود المحدثین فی نقد متن الحدیث النبوی الشریف، ص ۱۰۲ به بعد.



میان عربهای آن روزگار را! شواهد و قراین تاریخی نیز می تواند گواه آن باشد، اما این واقعیت هرگز برای توجیه عدم کتابت حدیث بسنده نیست، و چنین است که آنانکه با برخورداری از قدرت حافظه اگر بر کتابت توان داشتند، اشعار و همانندهای آن را می نگاشتند. ۵۲

آقای «یوسف عش» نیز کلام «ابن حجر» و تنی چند از معاصران را در این باره آورده و آنگاه به نقد آن پرداخته و گفته است:

اگر این دیدگاه از سویی به حافظه عربی افتخار می کند و نیزومندی حافظه اعراب را دلیل بر عدم کتابت می داند، از سویی دیگر راه را بر طعن در دانش عرب می گشاید؛ چرا که حافظه بسیاری از مردمان ضعیفتر از آن است که توان نگهداری همه دانش را داشته باشد، و از تباهی جلو گیرد. هر اندازه حافظه کسانی نیرومند باشد، به همان مقدار حافظه کسانی دیگر ضعیفتر خواهد بود. دانش خیانت را بر نمی تابد و هیچ یآوری برای محفوظ ماندن جز کتابت ندارد. ۵۳

طرفه آنکه توجیه گران یکسری به قدرت حافظه عرب تکیه کرده اند، گویا اسلام و آموزه های آن آهنگ زمان شمولی و جهان شمولی و مردم شمولی ندارد و گویندگان دیگر زبانها بنا نیست مسلمان تلقی شوند. مانعان از تدوین که حافظه شگرف عرب را! بسنده از کتابت می دانستند، برای غیر عرب چه چاره ای اندیشیده بودند. گویا در میان توجیهات مختلف در عدم تدوین و کتابت، این توجیه واهی ترین توجیه است؛ از این روی نمی دانیم آنچه از «ابوسعید» نقل شده است که چون کسی گفت ما توان حفظ نداریم، برای ما حدیث را بنویسید، به او بگوید:

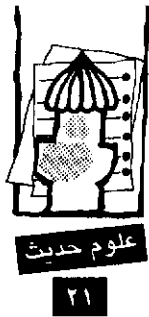
برایتان نمی نویسیم... آن را حفظ کنید. ۵۴

بواقع کلام اوست، یا بر ساخته ای بر او، و اگر کلام اوست در هماهنگی با سیاست حاکم گفته است و یا بدین نَمَط باور داشته است؟! آیا ابوسعید نمی دانست که چون کسی

۵۲ . دراسات فی الحدیث النبوی و تاریخ تدوین، ج ۱، ص ۷۴

۵۳ . تقیید العلم، ص ۸، مقدمه کتاب.

۵۴ . همان، ص ۳۷ به بعد.



از عدم حفظ در نزد رسول الله (ص) شکوه کرد، پیامبر (ص) فرمود:

حفظ را با دست راست یاری کن [یعنی آنچه را که می شنوی بنویس]. ۵۵

آیا شایسته نبود این گونه کسان، رسول الله (ص) را اسوه قرار می دادند و بر شیوه پسندیده عاقلان می رفتند و بر کتابت تأکید می کردند و خود نیز میراث رسول الله (ص) را می نوشتند و از تباه شده آن جلو می گرفتند؟

تأملی دیگر

آوردیم که بر اساس نصوص حدیثی و تاریخی، موضوع مورد گفتگوی ما دو سوی دارد:

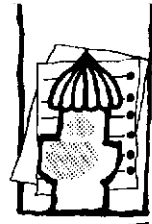
۱- نهی رسول الله (ص) از کتابت به لحاظ حراست از قدرت حافظه!

۲- عدم کتابت صحابیان و تابعین کبار به لحاظ اعتماد بر حفظ و حافظه نیرومند. از کسانی یاد کردیم که چنین بودند؛ یعنی بدین لحاظ حدیث را نمی نوشتند و از کسانی یاد خواهیم کرد که در روزگاران بعد، از اینکه نگاشته ها را تباه کرده بودند بسی تأسف می خوردند. «ابوموسی اشعری» از کسانی است که با تکیه بر «حفظ» احادیث نگاشته شده را تباه ساخته است. ۵۶

گو اینکه ما بر این باوریم که عدم کتابت جریانی همگانی و عمومی نگشت، اما جریان حاکم و مسلط بود. بدین سان بسیاری از کسانی که نزدیکی به حاکمیت و قدرت را شیوه ای در زندگی گرفته بودند و یا از هراس حاکمیت، توان رویارویی با آن را نداشتند، و صولت و قدرت حاکمیت آنان را به هراس افکننده بود، می کوشیدند با حاکمیت همگون گردند و یا همسانی با حاکمیت را بنمایانند؛ از این روی نمی نوشتند و یا نوشته ها را تباه می ساختند و یا برای آن توجیه می تراشیدند و صد البته که در روزگاران واپسین - که روزگار، دگر شد و جریان سیاست دیگر، و یا آن صولت و قدرت شکست و یا ... - اظهار

۵۵ . همان، ص ۶۶؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۹

۵۶ . المحدث الفاضل، ص ۳۸۱، رامهرمی در ذیل عنوان «من کان یکتب فإذا حفظه محاه» از تنی چند از اینگونه کسانی یاد کرده است.



ندامت می کردند. «عروة بن زبیر» گفته است:

حدیث را نگاهشتم و آنگاه از صفحات ستردم. دوست می دارم مال و فرزندانم را
فدا می کردم و حدیث را تباه نمی ساختم.^{۵۷}

وگرنه چه کسی است که نداند کتابت در حفظ و حراست از دانش و دانستیها و میراث
و فرهنگ، برترین و استوارترین وسیله است^{۵۸}، و هر آنچه به کتابت نیامده عملاً در
گذرگاه زمان تباه گشته است؟ کلام «ابن مبارک» درست است که گفته است:

اگر کتاب و کتابت نبود نمی توانستیم دانش را حفظ کنیم.^{۵۹}

و محدثان بدرستی بر آثار و نقلهای کسانی که نمی نوشتند و یا استوار نویس نبودند،
اعتماد نمی کردند. «عبدالله بن احمد بن حنبل» می گوید:

هرگز ندیدم پدرم - با اینکه احادیث را در حافظه داشت - جز از کتاب نقل کند،
مگر کمتر از صد حدیث را.^{۶۰}

«ابن شبّه» کسانی را به نادرستگویی متهم کرده است؛ چون نگاشته ها ایشان را

سوزانده و از حفظ سخن می گفته اند.^{۶۱}
فرجام سخن، کلام پیشوای صادق، حضرت جعفر بن محمد صادق (ع) است که به

«ابوبصیر» فرمود:

اكتبوا فانکم لا تحفظون حتی تکتبوا.^{۶۲}

بنویسید که که دانش را جز با نوشتن نمی توانید حفظ کنید.

این است پیام پیشوایان راستین؛ فلمثل هذا فلیعمل العاملون.

۵۷. تقييد العلم، ص ۶۰

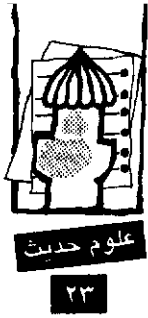
۵۸. به این مطلب در شماره دوم پرداخته ایم.

۵۹. تقييد العلم، ص ۱۱۴

۶۰. ادب الإملاء والاستملاء، ص ۴۷

۶۱. تاريخ المدينة المنورة، ج ۱، ص ۱۲۳

۶۲. الكافي، ج ۱، ص ۴۲



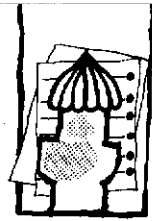
۵. احتیاط در دین!

پیشتر آوردیم که عمر بن خطاب در منع تدوین، تنها به صدور حکم و یا ابلاغ پیامی بسنده نکرد؛ او از کتابت حدیث بلکه نشر آن جلوگیری و متخلفان را با حبس و... سیاست کرد. منع عمر از تدوین حدیث چنان شهره تاریخ گشته است که گویا منع کتابت از نام وی انفکاک ناپذیر است. بدین سان - چنانکه گفتیم - بسیاری از توجیه‌ها عملاً توجیه و تعلیل اقدام عمر است و نه نگرش حقمدارانه برای جریانی مشروع. اکنون در گزارش این توجیه، کلام «خطیب بغدادی» و برخی دیگر از عالمان را می‌آوریم که براستی شگفت‌انگیز است. وی معتقد است که منع تدوین از سوی عمر و تشدید آن، نوعی حزم اندیشی و جستن راه احتیاط برای سلامت دین بوده است! خطیب بغدادی می‌گوید:

اگر کسی پرسد که چرا عمر از نقل حدیث رسول الله (ص) جلوگیری و در این راه شدت روا داشت، گفته می‌شود عمر این کار را به لحاظ احتیاط در دین انجام داد. او از این هراس داشت که مردمان به ظاهر احادیث روی آورند و آن را در نیابند؛ چرا که معانی همه احادیث را با تکیه بر ظاهر نمی‌شود فهمید، و چنین نیست که هر کس حدیثی را بشنود، ژرفای آن را نیز دریابد. گاهی حدیث مجمل است که تفصیل آن را باید در حدیث دیگر یافت. عمر هراس داشت که حدیث وارونه معنا شود، یا بر ظاهر آن عمل شود در حالی که حکم جز آن باشد. افزون بر این، شدت عمل عمر و جلوگیری او از نقل حدیث توسط صحابه، تلاشی بود برای حفظ حدیث پیامبر و تهدیدی برای کسانی که از صحابه نیستند و کلامی جز سنت رسول الله (ص) را وارد سنت می‌کنند.^{۶۳}

کسانی دیگر از عالمان نیز به این توجیه خستو شده‌اند، اما با نگاهی دیگر «ابن عساکر» جریان برخورد عمر با تنی چند از صحابیان از جمله «ابن مسعود» را گزارش کرده

۶۳. شرف اصحاب الحدیث، ص ۹۷-۹۸



است و آنگاه در توجیه آن نوشته است :

عمر با این برخورد [زندانی کردن آنان به دلیل نقل حدیث] آنان را متهم نمی ساخت، بلکه این عمل نوعی سختگیری بود برای اینکه هیچ کس جز با اطمینان از صحت روایت، آن را گزارش نکند.^{۶۴}

سخن فوق بیانگر این دیدگاه است که عمر بسی نگران سلامت نقلها و پیراسته سازی دین از ناهنجاریها بود و از سر احتیاط در معارف دین، از نشر حدیث جلو می گرفت! آقای «محمد خطیب عجاج» نیز این دیدگاه را پذیرفته و تصریح کرده است که منع عمر از تدوین و نشر حدیث، مرتبط است با کسانی که فهم دقیقی از احادیث نداشتند و در نقل استوار نبودند.^{۶۵}

نقد این دیدگاه

در اینکه پیامبر(ص) به کتابت حدیث رخصت داده اند تردیدی نیست؛ حتی باورمندان به منع و نهی، به استمرار آن باور ندارند و در روزهای واپسین عمر رسول الله(ص) امر به کتابت و یا جواز و رخصت کتابت را قطعی می دانند و احادیث منع پیشین را، منسوخ.^{۶۶} اکنون یکی بنگریم که آیا جناب خلیفه بر حراست از دین دلسوزتر از رسول الله(ص) و در احتیاط بر سلامت دین، پر دغدغه تر از پیامبر(ص) بوده است. پیامبر بر کتابت امر می کند و به نشر آن تاکید می ورزد و با ندایی بلند فریاد می زند:

نضر الله عبداً یسمع مقالتي قبلها .

وباره‌ای بار در فرجام سخنش فرماید :

فلیبلغ الشاهد الغائب .^{۶۷}

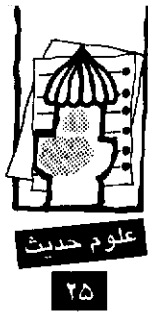
۶۴ . تاریخ دمشق، ج ۳۹، ص ۱۰۸

۶۵ . السنّة قبل التدوین، ص ۱۰۵ و ۱۰۶

۶۶ . منهج النقد فی علوم الحدیث، ص ۴۲ . الباعث الحثیث ، ص ۱۲۷، الحدیث والمحدثون،

ص ۱۲۴، السنّة قبل التدوین، ص ۳۰۷، تاریخ المذاهب الفقہیة، ص ۲۴، علوم الحدیث، ص ۸

۶۷ . بنگرید به فصلنامه علوم حدیث، شماره ۲، ص ۲۶ و منابعی که در آنجا آورده ایم .



آیا این همه خلاف احتیاط است؟ آیا اگر اندک خطری از نگارش و نشر متوجه دین بود، می شود تصور کرد که پیامبر بدون توجه بدان امر به نگارش و تدوین کرده است؟ اگر عدم کتابت و نشر، احتیاط در دین بود، چرا بسیاری از صحابیانی از آن تن زدند^{۶۸}، و ابوذر با فریادی رسا گفت:

اگر رگِ حیاتم ببرید، از فراز آوران کلام رسول الله (ص) تن نمی زنم.

نکته دیگری که کسانی از محدثان و توجیه گران را به تأمل واداشته است و از این روی کوشیده اند برای توجیه ماجرا راهی دیگر بجویند، این است که عمر چه کسانی را از نقل و تدوین حدیث منع کرده است، جز صحابه را؟! یعنی در نگاه عمر صحابه کسانی «باری به هر جهت گوی»، بی دقت، اهل جعل و وضع و... بودند. صحابه اشتباه می کردند و به خطا سخن می گفتند، اگر چنین است، خود عمر چگونه؟! آیا شایسته تر نبود که عمر بر کتابت و استواری در کتابت و دوری از کذب و سهل انگاری تأکید می کرد و روی گردانندگان از این شیوه را جلو می گرفت و سیاست می کرد، و با منع تدوین و نشر حدیث، عملاً در جهت تباهی سنت گام بر نمی داشت؟

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

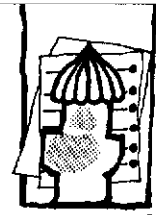
ابن حزم و دیدگاه وی

گفتیم که آنچه در فرجام سخن آوردیم کسانی را به تأمل واداشته است و ابن حزم از این گونه کسان است، او چون دیده که نتیجه پذیرش این موضع، بسی وهن آلود است، یکسر به نفی و انکار آن پرداخته است، ابن حزم به رویارویی عمر با ابن مسعود و دیگران و اینکه عمر آنان را از تحدیث باز داشته و حبس کرده است، اشاره می کند و آنگاه ابتدا در سند خدشه می کند و سپس در متن، به این دلیل که عمر در این کار:

۱- یا صحابه را متهم می داشت که به هیچ روی پذیرفتنی نیست؛

۲- و یا اینکه از نقل و نشر حدیث و تبلیغ سنت رسول الله (ص) جلو می گرفت و مسلمانان را به کتمان آن و عدم ذکر آن امر می کرد، که خروج از اسلام است و خداوند امیر مؤمنان را از چنین حالتی نگه داشته است؛

۶۸. بنگرید به: فصلنامه علوم حدیث، شماره ۳، مقاله «تدوین حدیث».



۳ - اگر صحابیان متهم به کذب باشند، خوب، عمر هم یکی از آنان است و هیچ مسلمانی بدین خستو نمی شود؛

۴ - اما اگر حبس کرده است در حالیکه آنان متهم نبوده اند، این متمگری است! «ابن حزم» کوشیده است اصل منع را بدون تشدید و حبس نیز توجیه کند و بگوید آنچه را عمر منع کرده است، گزارش اخبار پیشینیان بوده است و نه سنت رسول الله (ص) ۶۹. اما ظاهراً نه تشدید و حبس انکار کردنی است و نه اصل منع با این توجیه، توجیه کردنی. ابن حزم بر یک طریق روایت که «شعبه» در آن قرار دارد تکیه می کند و نقل او را استوار نمی داند، اما روشن است که گرایش تشدید عمر در جریان کتابت فقط از «شعبه» نقل نشده است، «حاکم» نیز او را نقل کرده است و براساس شرط شیخین در صحت احادیث آن را صحیح دانسته است. ۷۰ و «ذهبی» در ذیل المستدرک علی الصحیحین با حاکم موافقت کرده ۷۱ و در کتاب دیگرش آن را نقل کرده است. ۷۲ اما اینکه اگر چنین باشد پی آمدهایی چنان دارد، وقتی نقل استوار است و اصل جریان را هیچ کس انکار نکرده است و بسیاری آن را گزارش کرده اند، بر «ابن حزم» و همگنان وی است که چگونه پذیرفتن پی آمدهای آن را بر خود هموار کنند.

آهنگی دیگر

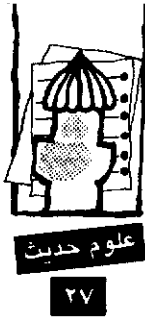
کسانی چون دیده اند پذیرش این گزارشها و آنچه از آنها بر می آید فرجامی سخت و ناپذیرفتنی دارد، کوشیده اند آهنگی دیگر ساز کنند و بگویند این منع و تشدید از کثرت نقل بوده است و نه اصل نقل. «ابن قتیبه» می نویسد:

۶۹ . الاحکام فی اصول الاحکام، ج ۱، ص ۲۵۶، آقای دکتر محمد ابوشهبه نیز بر این پندار است که این گزارش مجمول است (دفاع عن السنة، ص ۲۸۰).

۷۰ . این در حالی است که به اعتراف محدثان پیشین و پسین، اسرائیلیات و گزارش اخبار سلف در دوران حاکمیت عمر گسترش یافته است، که در این باره سخنی خواهد آمد.

۷۱ . المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۱۹۳

۷۲ . تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۷



شدت عمل عمر در جریان منع کتابت حدیث بر کسانی بود که بسیار نقل می کردند. عمر به تعلیل نقل امر می کرد تا مردم در گستراندن حدیث گشاده دستی نکنند و بدین سان پیرایه هایی بر حدیث بسته نشود و تدلیس و دروغ از سوی منافقان و فاجران در آن پدید نیاید. ۷۲

«حاکم نیشابوری» نیز پس از نقل روایتی که پیشتر آوردیم نوشته است:

جلوگیری عمر در این حدیث از صحابه ای است که بسیار روایت می کرده اند. ۷۳

آقای «نورالدین عثر» نه تنها این شیوه عمر را جلوگیری از گسترده نویسی و افزون گویی تلقی کرده، بلکه مهمترین شیوه صحابیان در نقل را، کم گویی دانسته است؛ او بر این باور است که صحابیان بسیار کم حدیث می کردند تا در خطا و نسیان واضح نشوند و ناخواسته بر پیامبر دروغ نبندند! ۷۴

اما واقع صادق تاریخ که گزارشگر موضع انعطاف ناپذیر خلفا از جمله عمر است، یکسر با این توجیه در تضاد است. صحابیانش آن روز از این فرمان عمر، منع مطلق تدوین و نشر را فهمیدند؛ از این روی «قرظة بن کعب» می گوید:

پس از آنکه ما را از حدیث گویی منع کرد، یک حدیث از پیامبر نقل نکردم. ۷۵

ابوهریره از کسانی است که تهدید می شود؛ در روزگاران بعد می گفت:

آنچه اکنون می گویم اگر بروزگار عمر روایت می کردم، مرا با تازیانه می زد. ۷۶

ابوهریره در نقل دیگر ادعا می کند که تا عمر زنده بود ما توان «قال رسول الله...» گفتن نداشتیم ۷۷، و پیشتر آوردیم که «عروة بن زبیر» بر آنچه تباه ساخته بود، تاسف می خورد. اینها همه نشانگر آن است که منع از تدوین و نشر حدیث همگانی بوده و توجیه

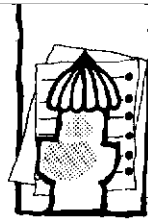
۷۳ . تاویل مختلف الحدیث، ص ۳۹

۷۴ . المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۱۹۳

۷۵ . جامع بیان العلم و فضله، ج ۲، ص ۹۹۸

۷۶ . همان، ص ۱۰۰۳

۷۷ . البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۰۷



این بزرگواران ناموجه است .

اکنون بیفزاییم که «اقلال» (کم گویی و اندک گویی) یعنی چه؟! خلیفه چه اندازه از نقل را اندک و چه مقدار را «اکثار» تلقی می کرده است؟ دیگر اینکه چه فرقی است میان کم و زیاد «حدیث» پیامبر و «سنت» رسول الله (ص) که نور و هدایت است؟ آیا نمی شود تصور کرد کسانی استوار اندیش و استوار گوی باشند که بسیار بگویند و درست بگویند، بسیار نقل کنند و استوار نقل کنند؟ آیا شایسته تر نبود که خلیفه بر درستگویی و استوار نویسی و ضبط و ثبت درست امر می کرد؟ به هر حال این نکته بسی تأمل برانگیز است؛ و چنین است که «ابن حزم» با طرح این پرسشها بر این باور می رود که اصلاً نسبت این مطلب به عمر درست نیست، چرا که افزون بر آنچه یاد شد «کلام رسول الله (ص) یا خیر است و یا شر، افزون گویی در «خیر» نیز خیر است و اندک شر هم شر است، و بهر حال چندی و چونی افزونی و اندکی چیست؟ و بدین سان «ابن حزم» سخن کسانی را که اندک گویی در حدیث را مستحب می دانند بی برهان و بی اساس تلقی کرده است.^{۷۸}

«ابن عبدالبر» نیز با تأمل در آنچه آوردیم بر این باور رفته است که اساساً موضع عمر، جلوگیری از اشاعه کذب بزرگوار رسول الله (ص) بوده است و نه جلوگیری از نقل و گسترش حدیث، و گرنه از آفتاب روشنتر است که کلام پیامبر (ص) از دو حال خارج نیست: یا خیر است و یا شر، اگر خیر باشد - که هست - پس زیاده گویی در آن و نشر گسترده آن فضیلتی دیگر است، و اگر شر باشد - که نیست - می شود تصور کرد که عمر می گوید «شر» بگوید ولی اندک؟ بدین سان روشن است که عمر این همه را برای جلوگیری از گسترش دروغ و ... گفته است.^{۷۹}

اما بر اساس آنچه پیشتر آوردیم این توجیه ها راهی به دیهی نمی برد؛ منع عمر عام بوده است و جز کسانی اندک و همسوی با حاکمیت، امکان نقل نداشتند، و توجیه های منع تدوین، اهداف عالمان و محدثان را بر نمی آورد، باید راز و رمز منع تدوین و نشر حدیث را در چیز و یا چیزهای دیگر جست، که پس از این بدان خواهیم پرداخت.

۷۸ . الاحکام فی اصول الاحکام، ج ۱، ص ۲۵۲ به بعد.

۷۹ . جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۱۰۰۷ - ۱۰۰۸